

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه تخصصی فقه و علوم وابسته

سال سوم، شماره پنجم

بهار و تابستان ۱۳۹۵



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: دکتر حمید ستوده



شورای مشاوران علمی (به ترتیب حروف الفبا):

سید جواد حسینی خواه (استاد حوزه علمیه قم) / محمدجعفر طوسی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم) / سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی) / ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی) / محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم) / محمدرضا فاضل کاشانی (استاد حوزه علمیه قم) / محمد قائمی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم) / محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه) / محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم) / سید محمد نجفی یزدی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)



دبیر اجرایی: محسن شیرخانی

ویراستار: محسن عالی شاهی

همکاران مترجم در این شماره: حبیب ساعدی (عربی) - سید محمد سلطانی (انگلیسی)
نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال



النقل بالمعنى في الروايات

محمّد جواد الفاضل اللنكرانى

الخلاصة: من المباحث المهمة في علم الحديث البحث حول كيفية نقل الأحاديث بمعنى هل أنّ نقل الروايات بالمعنى جائز أو غير جائز وعلى تقدير الجواز فهل ان الروايات التي وصلتنا منقولة باللفظ او بالمعنى؟ وهذا المقال بصدد تبين ادلة جواز نقل الروايات بالمعنى، وبعد ذكر ما يتعلق بهذا البحث من الادلة القرآنية والروائية والعقلية والعقلانية يأتي الدور الى دراسة هذه الادلة وبواسطتها يتم اثبات جواز نقل الروايات بالمعنى، ولكن ينبغي الالتفات الى ان اكثر الروايات هي من قبيل النقل باللفظ وليست من النقل بالمعنى، وان الروايات المنقولة بالمعنى توجد فيها قرينة دالة على انها منقولة بالمعنى، ولو قلنا إنّ أكثر الروايات منقولة بالمعنى ففي هذه الحالة تسقط الروايات عن الحجية وذلك لامكان اشتباه الراوي في فهم المراد من كلام الامام عليه السلام.

الكلمات الرئيسية: الحديث، النقل باللفظ، النقل بالمعنى، فهم الراوي، مراد الامام عليه السلام.



Narrating Hadiths in Paraphrase

Mohammad Jawad Fazel Lankarani

Abstract

One of the important issues in the science of Hadith, is how a hadith is narrated, and whether it is permissible to paraphrase it or not. This paper seeks to explain the evidences of the permissibility of narrating hadiths in paraphrase. These evidences in the Quran, hadiths, intellect, and the conduct of wise people are introduced, evaluated and accepted by the author. But It should be noted that most of the hadiths are quoted instead of being paraphrased, and the paraphrased hadiths are identifiable by evidences. If the condition was different, most of the hadith would lose their authority, because it is possible that the intention of the prophet or Imam (a) is not transmitted correctly in paraphrased hadiths.

Keywords: Hadith, Narrating by Quotation, Narrating in Paraphrase, Narrator's Understanding, Imam's Intention.



نقل به معنا در روایات

محمد جواد فاضل لنکرانی*

چکیده

از مباحث مهم در علم حدیث، بحث از چگونگی نقل احادیث است به این معنا که آیا نقل به معنا در روایات جایز است یا خیر و در صورت جواز، آیا روایاتی که امروزه به دست ما رسیده‌اند نقل به لفظ‌اند یا نقل به معنا؟ نوشتار حاضر در صدد تبیین ادله جواز نقل به معنا بوده و پس از ذکر ادله‌ای که در این باره وارد شده همچون قرآن، دلیل عقلی، بنای عقلا و روایات، به بررسی این ادله پرداخته و جواز نقل به معنا به اثبات می‌رسد، لیکن باید توجه داشت که بیشتر روایات نقل به لفظ می‌باشد نه نقل به معنا و آن روایاتی هم که منقول به معنا هستند همراه با قرینه می‌باشند. همچنین اگر بگوییم بیشتر روایات منقول به معناست، در این صورت روایات از حجیت ساقط خواهند شد؛ چرا که امکان اشتباه راوی در فهم مراد امام علیه السلام وجود دارد.

کلیدواژگان: حدیث، نقل به لفظ، نقل به معنا، فهم راوی، مراد امام علیه السلام.

* استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و رئیس محترم مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
تحقیق و ترجمه: اصغر خلیلیان (دانش‌آموخته خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

مقدمه

شکی نیست که بین کلام خداوند متعال و اهل بیت علیهم السلام با کلام دیگران فرق وجود دارد و آنها در کلامشان معنای وسیعی را در نظر می‌گیرند که ممکن است مخاطب زمان صدور نتواند تمام آن معنا را بفهمد. مثلاً امام علیه السلام در جواب سوالی مطلبی می‌فرماید که سائل فقط معنای جزئی و جواب خودش را از آن می‌فهمد، ولی دلیلی نداریم که معنای آن کلام امام علیه السلام منحصر در آن باشد، بلکه ممکن است عده‌ای بعداً از این کلام حضرت، معنا یا معانی دیگری نیز بفهمند که مخاطب در آن زمان، آن را نفهمیده است (البته خواهیم گفت که این فهم جدید نباید خلاف فهم عرف زمان صدور روایت باشد).

بنابراین، این قول که فقط آنچه مخاطبان زمان صدور روایت فهمیده‌اند حجیت دارد، وجهی ندارد؛ زیرا چه بسا معنایی که مخاطب اصلاً متوجه آن نشده است، اما دیگران آن را فهمیده‌اند (مثل مسئله علت و معلول و حیثیت تقییدیه و تعلیلیه و نیز آنچه در استصحاب بحث می‌شود که آیا زمان ظرف است یا نه؟) هیچ‌یک از این مسائل، در زمان صدور روایات نبوده باشد، اما همانطور که گفتیم هیچ مانعی ندارد که امام علیه السلام یک معنای وسیعی را اراده کند که شامل امثال این امور شود و مخاطب حاضر آن را نفهمیده باشد.

از این رو، این مطلب با جواز نقل به معنا سازگار نیست، بلکه به نوعی مانع آن است؛ چرا که برای رساندن تمام مراد و منظور امام علیه السلام چاره‌ای جز نقل به لفظ نیست. برخی از فقها همانند صاحب معالم (عاملی، [بی‌تا]، ص ۲۱۲) و شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۰۴، ص ۲۵۲) بر جواز نقل به معنا ادعای اجماع نموده‌اند که (اولاً این اجماع ثابت نیست و ثانیاً) بر فرض پذیرش این اجماع، منافاتی با دیدگاه برگزیده مبنی بر منقول به لفظ بودن اکثر روایات ندارد؛ چرا که نهایت چیزی که با این اجماع ثابت می‌شود، جواز نقل به معناست نه منقول به معنا بودن اکثر روایات.

در ادامه ابتدا تعریف نقل به معنا و لفظ ذکر شده و پس از ذکر نکاتی به تبیین ادله جواز نقل به معنا خواهیم پرداخت.

۲. تعریف نقل به لفظ و نقل به معنا

منظور از نقل به لفظ آن است که راوی عین الفاظی را که از امام علیه السلام شنیده است بدون هیچ‌گونه تغییر در الفاظ و ترتیب کلمات نقل کند و منظور از نقل به معنا این است که راوی مفهوم و معنای آنچه را که از امام علیه السلام شنیده نقل کند، لیکن با الفاظی که مقصود امام علیه السلام را می‌رساند و مخلف به مراد امام علیه السلام هم نمی‌باشد. به بیان دیگر، نقل به معنا یعنی نقل مراد و منظور امام علیه السلام به گونه‌ای که شنونده به آن مقصود برسد. البته باید توجه داشت که ذکر الفاظ مترادف، نقل به معنا محسوب نمی‌شود.

۳. بازه زمانی جواز نقل به معنا

بحث از جواز نقل به معنا یا عدم آن، مربوط به قبل از تدوین و نوشتن روایات و احادیث در کتب حدیثی است و گرنه بعد از آن، این کار جایز نیست و علت آن نیز (همان‌گونه که صاحب *مقباس الیه* (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۹۷) می‌گوید) آن است که دلیل تجویز نقل به معنا، سختی و حرجی است که با لزوم ذکر عین الفاظ روایات برای راویان بوده است و با وجود کتب و مصنفات حدیثی، دیگر این مشکل وجود ندارد.

مرحوم مجلسی در بحار از قول بعضی به این مطلب اشاره کرده که اکثر علماء نقل به معنا از مصنفات و کتب حدیثی را جایز نمی‌دانند (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶۵). نکته شایان ذکر آن است که - همان‌گونه که صاحب *مقباس الیه* (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۹۵) تصریح نموده - نقل به معنا در ادعیه و اذکار صادره از معصومان علیهم السلام جایز نیست؛ چرا که اینها تعبدی و توقیفی هستند و باید عین الفاظ نقل شوند.

همچنین باید توجه داشت که از تفاوت‌های بین قدما و متأخرین، ثبوت دقت متأخرین در الفاظ و کلمات احادیث است به گونه‌ای که در برخی از موارد، به دلیل وقوع الفاظی مثل «فاء»، «ثم» یا لام تعلیل، فتوا به حکمی از احکام شرعی می‌دهند که قبلاً در کلمات قدما چنین حدی از دقت نبوده است و یا اگر بوده،

بسیار کم است. این اندازه از دقت در الفاظ روایات، در صورتی صحیح است که این روایات منقول به لفظ باشد.

۴. ثمره بحث

برای این بحث ثمرات متعددی متصور است از جمله آن‌که:

۱. صحت جریان بحث اصولی اصالة عدم النقيصة و اصالة عدم الزيادة متوقف است بر آن‌که بگوییم الفاظ روایات نقل به لفظ شده‌اند و در صورتی که بگوییم الفاظ روایات نقل به معنا شده‌اند، دیگر نمی‌توان این دو اصل را در آنها جاری دانست.

توضیح آن‌که گاهی در موضوعی دو یا چند روایت داریم که در برخی از آنها از جهت الفاظ زیادتی وجود دارد. در این صورت بحث می‌شود که آیا این زیاده از قول معصوم علیه السلام است یا خیر؟ عده‌ای قائل‌اند به «اصالة عدم الزيادة» و عده‌ای نیز «اصالة عدم النقيصة» را می‌پذیرند و به تبع این مسئله، بحث ترجیح بین این روایات و یا تعارض بین آنها پیش می‌آید که تمام این بحث‌ها در صورتی تصور می‌شود که بگوییم این روایات منقول به لفظ‌اند نه معنا.

۲. تقسیم کردن روایات به طائفه‌های مختلف، متفرع بر منقول به لفظ بودن آنهاست و گرنه باید قدرمتیقن بین آنها اخذ شود.

۳. همان‌گونه که گفته شد هیچ وجهی برای دقت فقها در الفاظ و ترکیب روایات وجود ندارد مگر در صورت نقل به لفظ بودن این روایات.

۴. بحث از مدلول التزامی روایات منوط بر نقل به لفظ بودن روایات است. در نتیجه آنچه در علم اصول از آن بحث می‌شود که آیا مدلول التزامی روایات حجت است یا نه؟ و در صورت سقوط مدلول مطابقی روایات از حجیت، آیا مدلول التزامی نیز از حجیت ساقط می‌شود یا خیر؟ همه این مباحث در صورتی صحیح است که قائل به منقول به لفظ بودن روایات باشیم.

۵. در صورت تعارض بین دو روایتی که یکی منقول به لفظ و دیگری منقول به معناست، ممکن است حکم بر تقدم روایتی شود که منقول به لفظ است.

۶. تمسک به اطلاق روایات از جهت بیان مصادیق و شمول آن روایات برای

مصادیق موجود در زمان صدور و زمان غیر صدور، متوقف بر منقول به لفظ بودن آن روایات است و گرنه باید قدر متیقن از معانی روایات مربوط به هر موضوع را به دست آورد و در نتیجه در مصادیق و موضوعات جدید نمی‌توان به آن روایات استناد کرد.

۵. دیدگاه فقیهان در جواز و عدم جواز نقل به معنا

- سه احتمال در مورد روایات وجود دارد:
- الف) تمام این روایات نقل به معنا شده‌اند.
- ب) همه این روایات منقول به لفظ هستند.
- ج) برخی از این روایات منقول به لفظ و برخی از آنها منقول به معنا است و تشخیص آن با قرینه ممکن است.
- لیکن دیدگاه فقها در مسئله (همان‌گونه که در *مقباس الهدایة* (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۰) اشاره شده) هشت نظریه می‌باشد:
۱. جواز در صورت قطع راوی به ادای تمام معنای روایت و مقصود امام علیه السلام، که این قول بین شیعه معروف است، بلکه از *قوانین الاصول* (قمی، ۱۳۷۸ق، ص ۴۸۲) عدم خلاف نسبت به این قول نقل شده است.
 ۲. عدم جواز مطلقاً حتی در صورت ادای تمام معنا و مقصود.
 ۳. تفصیل بین این که روای الفاظ مترادف به کار برد یا نه؟ که در صورت اول جایز بوده و در صورت دوم جایز نیست.
 ۴. تفصیل بین احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و غیر آن، که نقل به معنا فقط در احادیث غیرنبوی جایز است.
 ۵. نقل به معنا فقط توسط صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله جایز است.
 ۶. جواز نقل به معنا در صورت فراموشی عین الفاظ.
 ۷. عکس قول ششم.
 ۸. تفصیل بین این که مفاد روایت امر علمی باشد و یا عملی، که در صورت اول جایز است.

۶. ادله جواز نقل به معنا

دلیل اول: عقل

صاحب قوانین الاصول می‌نویسد: «ان اعتبار النقل باللفظ فی الجميع یقرب من المحال بل هو محال عادة»؛ معتبر دانستن نقل به معنا در جمیع روایات، نزدیک به محال بوده و بلکه عادتاً محال است (قمی، ۱۳۷۸ق، ص ۴۸۲).

توضیح آن‌که استحاله دو نوع است:

الف) چیزی که محال بودنش به جهت داشتن تالی فاسد آن است.

ب) چیزی که عقلاً محال است؛ یعنی ذاتاً امکان تحقق ندارد، مانند اجتماع دو نقیض و شریک باری تعالی.

محال در این بحث از نوع اول است (یعنی از تحقق آن، فساد و اختلال نظام پیش می‌آید)؛ زیرا اگر بگوییم عقلاء در حجیت خبر، نقل به لفظ بودن را شرط می‌دانند، در این صورت برای هر روایتی باید فحص و جستجو شود که آیا منقول به لفظ است یا منقول به معنا و این کاری دشوار و مشکلی است و کسی ملتزم به آن نشده است؛ چرا که مخلاً نظام بشری است.

ممکن است گفته شود آنچه بدان نیازمندیم اخبار از احکام شریعت است و از اشتراط لزوم نقل به لفظ، اختلالی در خصوص احکام شریعت پیش نمی‌آید و این با لزوم نقل به الفاظ در تمام منقولات بین مردم متفاوت است.

در پاسخ باید گفت با توجه به این که نقل به معنا در میان مردم زیاد و شایع بوده و روش شارع مقدس نیز در کلمات و محاوراتش با مردم همانند روش خود مردم است، اگر نقل به لفظ در نظام شریعت لازم می‌بود، شارع می‌بایست به آن تصریح می‌نمود (همان‌گونه که نسبت به حرمت ربا تصریح دارد با این که عقلاً مرتکب آن می‌شوند) و از آنجا که چنین تصریحی وجود ندارد، معلوم می‌شود که شارع مقدس نیز در ما نحن فیه، روش خاصی به جز روش عموم مردم ندارد.

خلاصه آن‌که لزوم نقل به لفظ عادتاً محال است و بنا و روش شارع نیز عمل به روش مردم است که همان نقل به معنا می‌باشد.

ارزیابی دلیل اول

با تأمل و دقت در این دلیل درمی‌یابیم که نسبت به مانحن فیه محال لازم نمی‌آید؛ زیرا از آنجا که راویان مقید به کتابت حدیث و قرائت آن بر ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند، به همین جهت هیچ نوع محال و اختلال در نظام شریعت پیش نمی‌آید همان‌گونه که هیچ اختلالی به خاطر حفظ عین الفاظ قرآن کریم حاصل نشده است و لذا این دلیل نافع نیست.

اشکال دیگری که در اینجا مطرح شده آن است که جزائری در توجیه النظر آورده که اصحاب ائمه علیهم‌السلام احادیث را می‌شنیدند، ولی نمی‌نوشتند و حتی بعد از سال‌های طولانی آن را روایت می‌کردند و در نتیجه نوعی قطع و جزم برای انسان حاصل می‌شود که عین الفاظ امام علیه‌السلام نقل نشده است (جزائری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۶۷۶). در پاسخ باید گفت که این سخن با آنچه که از احوال و سیره راویان در ضبط و کتابت احادیث نقل شده است، سازگار نیست. بله، ممکن است این ادعا در مورد اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درست باشد و به همین دلیل محقق حلی رحمته‌الله در معارج می‌نویسد: اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احادیثی را که از ایشان می‌شنیدند پس از مدت‌های طولانی نقل می‌کردند و عادتاً بعید است که همه الفاظ در ذهنشان مانده باشد (حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۵۳). البته این مطلب نیز به نظر ما جای تأمل دارد. با این بیان عدم صحت ادعای صاحب معرفه الحدیث (بهبودی، ۱۳۶۲ش، ص ۲۳) مبنی بر کم بودن اصحابی که احادیث را می‌نوشتند، ثابت می‌شود؛ زیرا اکثر روایات کتابت را بلد بوده و روایات را آن‌گونه که شنیده بودند می‌نوشتند.

دلیل دوم: بنای عقلا

دومین دلیلی که بر جواز نقل به معنا در روایات اقامه شده، بنای عقلا می‌باشد به این معنا که عقلا در محاورات خود ملتزم نیستند که عین الفاظی را که شنیده‌اند نقل کنند و باید دانست که این دلیل ارتباطی به اختلال نظام و وقوع محال عادی و عسر و حرج و امثال آن ندارد، بلکه نوعی توافق بین عقلاست پیرامون عدم لزوم نقل عین الفاظ متکلم.

صاحب قوانین الاصول می‌نویسد: از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا به امروز، نقل به معنا،

یک راه و روش معهود بین عرف و عادت عقلاء بوده است (قمی، ۱۳۷۸ق، ص ۴۴۹). در تکمیل این سخن باید گفت شارع مقدس نیز در محاورات خود همین روش معهود بین عقلا را دارد و از آنجا که مقصود عقلا تفهیم و رساندن اصل معنا و مراد است و در بیشتر موارد الفاظ خصوصیتی برای آنها ندارد، لذا شارع مقدس نیز همین روش را اخذ کرده و روش دیگری به جز همین روش ندارد. نتیجه آن که وقتی راوی حدیثی را نقل به معنا می‌کند به گونه‌ای که بتواند معنا و مراد امام علیه السلام را برساند، در این صورت اشکالی ندارد؛ زیرا ائمه علیهم السلام نیز همانند عرف و عقلا، برای لفظ خصوصیتی قائل نبودند و مهم، بیان و رساندن مراد و مقصود بوده است.

البته باید توجه داشت که طبق مبنای اشتراط امضای شارع در مسئله حجیت بنای عقلا، در مانحن فیه باید قرینه بر امضای این بنا و روش عقلا از طرف شارع باشد که می‌توان به قرائن ذیل اشاره نمود:

۱. وقوع نقل به معنا در قرآن کریم همان‌گونه که بارها در ذکر کلمات و قصص انبیاء علیهم السلام این اتفاق افتاده است. البته اشکال این قرینه در جواب از دلیل چهارم قول به جواز نقل به معنا خواهد آمد.

۲. دومین قرینه مطلبی است که در باب روزه گفته شده و آن این است که اگر روزه‌دار حدیثی را نقل به معنا کند با این که می‌تواند نقل به لفظ کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

در پاسخ از این قرینه باید گفت اگر روزه‌دار هنگام نقل به معنای روایتی، آن الفاظ را به امام علیه السلام نسبت دهد، روزه او به خاطر نسبت کذب دادن به امام علیه السلام باطل می‌شود مگر آن که تصریح کند آنچه می‌گوید، معنا و مضمون حدیث است نه عین الفاظ آن و چون ما نحن فیه بحث در احادیثی است که راوی چنین تصریحی ندارد، به همین جهت این قرینه نیز فایده‌ای ندارد.

ارزیابی دلیل دوم

به نظر می‌رسد سیره عقلا در محاورات بر یک روش نیست، بلکه آنان بین امور مهم (مانند جنگ و اداره کشور) و امور غیر مهم فرق می‌گذارند و در امور مهم

دقت بسیاری در نقل عین الفاظ دارند و از آنجا که احکام شرعی نیز از امور مهم محسوب می‌گردد، به همین جهت چنین سیره‌ای در این مورد بین عقلا وجود ندارد و یا این که حداقل مشکوک است و نمی‌توان چنین سیره‌ای را اثبات کرد. بر این اساس از آنجا که امام علیه السلام می‌داند که کلام او نوشته شده و برای آیندگان نقل خواهد شد و آنها نیز طبق اطلاق و عموم الفاظ احادیث عمل خواهند کرد، نقل به لفظ ضرورت داشته است تا آیندگان دچار اشتباه در فهم نشوند.

نکته شایان ذکر آن است که مشهور است که روایات القاء به عرف شده‌اند، لیکن پر واضح است که مراد این نیست که معنای روایت و کلام امام علیه السلام منحصر است در آن چیزی که عرف می‌فهمد، بلکه مراد آن است که امام علیه السلام اراده‌ای جز ارتکازات عرفیه ندارد. به بیان دیگر جایز نیست اراده و قصد خلاف آنچه عرف می‌فهمد، اما در عین حال ممکن است که امام علیه السلام معنا یا قیدی را قصد کند علاوه بر آنچه مخاطب زمان صدور می‌فهمد که بعداً دیگران متوجه آن شوند.

به عنوان مثال، در روایت «صُمِّ لِلرُّؤْيَةِ وَأَفْطَرَ لِلرُّؤْيَةِ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۶۴) از آنجا که در زمان صدور این روایت، دوربین و تلسکوپ وجود نداشت، وجهی برای ذکر این وسایل نبوده است، اما چون امام علیه السلام می‌دانست در آینده امکان رؤیت ماه با چشم غیر مسلح خواهد بود، لذا مناط برای صوم و افطار را مطلق رؤیت ذکر نموده است. بله، اگر در کلامشان قرینه‌ای می‌آوردند که مراد از رؤیت، رؤیت بلاواسطه است در آن صورت امکان تمسک به اطلاق لفظ رؤیت وجود نداشت.

به بیان دیگر، آنچه در فقه الحدیث ممنوع است، دقت‌های فلسفی و مخالف فهم عرف است، اما دقت‌هایی که عرف توجهی به آن ندارد و در عین حال بعد از روشن شدن، مخالفتی با آن نمی‌کند، چنین دقت‌هایی هیچ ایرادی ندارد.

بنابراین به نظر ما ممکن است امام علیه السلام از لفظی معنای دقیقی را اراده کند که عرف هم با تأمل و دقت آن را به می‌آورد هر چند الآن متوجه آن نیست. به عنوان نمونه، در زمان صدور روایات عنوان ملاک و غرض نبوده است، بلکه روایات غالباً متضمن بیان احکام بوده است و تنها در بعضی از روایات، فلسفه

برخی از فوائد احکام ذکر شده است، اما از مباحث شایع و معروف امروزه در فقه بحث از ملاکات احکام است و معلوم است که عرف نمی‌تواند همه ملاکات را درک کند و عقل در این زمینه قوی‌تر از عرف می‌باشد؛ گرچه عقل هم گاهی عاجز است.

بنابراین آیا صحیح است بگوییم اگر عقل ملاکی را فهمید که عرف آن را نفهمیده بود، این دقت عقلی است و برای دقت عقلی راهی در استنباط احکام شرعی نیست؟! واضح است که این سخن باطل است. بله، روش و عادت متقدمین از فقها توجه و تمسک به این عناوین در استنباط احکام شرعی نبوده است همان‌گونه که در کلمات شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن زهره، ابن جنید اسکافی و دیگر قدمای از فقها^ع عناوینی مثل عنوان حیثیت تقییدیه و تعلیلیه یافت نمی‌شود، بر خلاف متأخرین که چنین عناوینی زیاد به کار رفته است. بنابراین پر واضح است که نمی‌توان گفت که استخراج این عناوین از روایات، با فهم عرف منافات داشته و معتبر نیست.

۱۵

در روایات

دلیل سوم: جواز تفسیر برای غیرعرب‌ها

مامقانی^ع در مقباس الهدایة می‌نویسد: عده‌ای گفته‌اند از آنجا که بالاتفاق تفسیر حدیث برای غیرعرب زبان‌ها جایز است، به همین دلیل نقل به معنای حدیث نیز به طریق اولی جایز خواهد بود؛ زیرا نقل به معنا به لغت عربی است و فقط الفاظ آن تغییر می‌کند بر خلاف تفسیر و ترجمه حدیث که به غیر لغت عربی است. سپس خود مامقانی در ردّ این دلیل می‌گوید:

سید عمیدالدین این اولویت را رد کرده است؛ زیرا لازمه نقل به معنا این است که شنونده فکر می‌کند که این الفاظ، عین الفاظی است که پیامبر^ص فرموده است بر خلاف ترجمه و تفسیر حدیث به غیرعربی که شنونده چنین تصور و اعتقادی نداشته و می‌داند که ترجمه است (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۸۱).

دلیل چهارم: قرآن و ارزیابی آن

برخی از فقیهان همانند محقق حلی^ع در معارج (حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۵۳) و صاحب

معالم (عاملی، [بی‌تا]، ص ۲۱۳) این‌گونه استدلال کرده‌اند که خداوند در قرآن یک قصه‌ای (مثل داستان حضرت موسی و فرعون و یا قصه ابلیس) را با الفاظ مختلف نقل نموده است در حالی که معلوم است آن قصه در واقع با الفاظ غیرعربی و با یک بیان و لغت اتفاق افتاده است و این دلیل بر جواز نقل به معنا است.

در اشکال بر این دلیل باید گفت:

۱. هیچ شکی در اصل جواز نقل به معنا نیست، اما محل کلام ما در این است که آیا روایات موجود خصوصاً کتب اربعه منقول به لفظاند یا منقول به معنا؟
۲. نکته اساسی در اختلاف بین موافقین و مخالفین وقوع نقل به معنا، در امکان یا عدم امکان اشتباه در نقل به معناست؛ یعنی ممکن است ناقل به معنا اشتباه کند یا از یک نکته مهم در کلام منقول^{عنه} غافل بماند و واضح است که این جهت در کلام خداوند متعال وجود ندارد و او منزّه از اشتباه و غفلت است.
۳. خداوند متعال در قصص قرآن در مقام نقل از سوی منقول^{عنه} نیست تا گفته شود نقل به معنا صورت گرفته است، بلکه در مقام بیان اصل واقعه‌ای است که اتفاق افتاده است. به بیان دیگر خداوند در مقام نقل و ناقلیت نیست، بلکه در مقام بیان قصه‌ای است که واقع شده است.
۴. بین احکام و روایاتی که در صدد بیان احکام شرعیه‌اند یا قصص و حکایات قرآن کریم فرق است یعنی چه بسا حکم به جواز نقل به معنا در بیان قصص واقع شود بر خلاف روایات و احادیث فقهی.

دلیل پنجم: روایات

عمده ادله قائلین به جواز نقل به معنا، سه طایفه از روایات است:

۱. طایفه اول روایاتی که صریح در جواز نقل به معنا هستند.
۲. طایفه دوم روایاتی که ظاهر در جواز نقل به معنا هستند به شرط عدم تمکن راوی از نقل به لفظ.
۳. طایفه سوم روایاتی که احتمالات متعددی دارد.

اگر گفته شود خود این روایات ممکن است نقل به معنا باشند و لذا اثبات جواز نقل به معنا از آنها متوقف است بر این روایاتی که اعتبار آنها در گرو جواز

نقل به معناست و این دور است؟ در پاسخ می‌گوییم ظاهراً این روایات نقل به لفظ‌اند و لذا دور پیش نمی‌آید.

طائفه اول: روایات صریح در جواز

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَسْمَعَ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَأَزِيدُ وَ أَنْقُصُ قَالَ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ

(کلینی، ۴۰۷، ج ۱، ص ۵۱).

محمد بن مسلم از امام عليه السلام می‌پرسد: حدیثی از شما می‌شنوم و آن را کم یا زیاد می‌کنم. حضرت این گونه پاسخ می‌دهد: اگر قصد تو رساندن معنای مدنظر ما باشد، اشکالی ندارد.

در جواب از این روایت می‌گوییم احتمال دارد کلام راوی استفهامی باشد؛ یعنی آیا می‌توانم کم یا زیاد کنم؟ که در این صورت لزوماً به معنای وقوع نقل به معنا توسط راویان نخواهد بود. علاوه بر این، احتمال دیگری نیز در جواب امام عليه السلام هست و آن این که منظور حضرت آن است که اگر راوی معنای روایت را نقل کند بدون این که الفاظ را به امام عليه السلام نسبت دهد در این صورت اشکالی ندارد. لذا جایز نیست که راوی موقع نقل به معنا مثلاً بگوید: «قال الصادق عليه السلام كذا»، مگر به همراه قرینه‌ای که دال بر این باشد که این کلمات عین الفاظ امام عليه السلام نیستند تا شنونده به اشتباه نیفتد.

از این رو صاحب *مقباس الهدایة* ذیل عبارت: «ان كنت تريد معانيه فلا بأس» می‌نویسد: یعنی اگر الفاظ را به ما نسبت ندهی اشکالی ندارد و گرنه کذب و دروغ خواهد بود (مامقانی، ۱۳۵۰، ش، ص ۱۰۸).

نتیجه آن که این روایت در حقیقت از ادله عدم جواز نقل به معنا بدون قرینه است و لذا (با در نظر گرفتن اهتمام اصحاب ائمه عليه السلام در رعایت شروط تعیین شده توسط ایشان) هنگام اسناد بدون قرینه هر روایتی به امام عليه السلام معلوم می‌شود که نقل به لفظ است.

روایت دوم

عَنْ ابْنِ الْمُخْتَارِ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَلَعَلِّي لَا أَرَوِيهِ كَمَا سَمِعْتُهُ فَقَالَ: إِذَا أَصَبْتَ الصُّلْبَ مِنْهُ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزَلَةِ تَعَالَى وَهَلُمَّ وَاقْعُدْ وَاجْلِسْ. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۰۵)

راوی از امام عليه السلام می پرسد حدیثی را از شما می شنوم و شاید همان طور که شنیده ام روایت نکنم. امام عليه السلام در پاسخ می فرماید: اگر بتوانی اصل معنا و مقصود را برسانی اشکالی ندارد؛ چون در حقیقت این مثل تعالی و هلم (بیا) و اقعده و اجلس (می نشینم) است که الفاظ مترادف هستند و ایرادی ندارد هر یک به جای دیگری استفاده شود.

در پاسخ از استدلال به این روایت باید توجه داشت که: اولاً روایت مرفوعه بوده و سند آن ضعیف است و ثانیاً همانطور که در مقدمه بحث گفتیم ذکر الفاظ مترادف نقل به معنا شمرده نمی شود و در این روایت فقط اجازه تغییر الفاظ با کلمات مترادف داده شده است.

روایت سوم

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَصَبْتَ مَعْنَى حَدِيثِنَا فَأَعْرَبْ عَنْهُ بِمَا شِئْتَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا بَأْسَ إِنْ نَقَصْتَ أَوْ زِدْتَ أَوْ قَدَّمْتَ أَوْ أَخَّرْتَ إِذَا أَصَبْتَ الْمَعْنَى. وَقَالَ: هَؤُلَاءِ يَأْتُونَ بِالْحَدِيثِ مُسْتَوِيًّا كَمَا يَسْمَعُونَهُ وَإِنَّا رَبِّمَا قَدَّمْنَا وَأَخَّرْنَا وَزِدْنَا وَنَقَصْنَا فَقَالَ: ذَلِكَ زُحْرُفُ الْقَوْلِ غُرُورًا إِذَا أَصَبْتَ الْمَعْنَى فَلَا بَأْسَ. (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۷۰؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۰۵)

این روایت را ابن ادریس در آخر سرائر به صورت مرفوعه از امام صادق عليه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: هر گاه توانستی اصل معنا و مقصود ما را برسانی، هر طور که می خواهی روایت را نقل کن. بنابراین در این روایت نیز اجازه نقل حدیث به هر نحوی داده شده است البته به شرط فهمیدن اصل معنا و مقصود حدیث.

در ادامه روای می گوید: اهل سنت روایت را با عین الفاظش نقل می کنند، ولی ما چه بسا الفاظ را کم و زیاد و یا مقدم و مؤخر می کنیم. امام عليه السلام فرمود: کار آنها

جز تزیین سخنان برای فریب دیگران نیست.

مرحوم مجلسی در ذیل این حدیث می‌نویسد: احادیث و روایات آنها جعلی است و فقط با عبارات تزیین کرده‌اند تا مردم را بفریبند (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶۳). لیکن این روایت به علت مرسله بودن و ضعف سند قابل استناد نیست.

روایت چهارم

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَعْرَبُوا كَلَامَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فَصَحَاءُ. (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۵۱).

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: کلام ما را ادیبانه بیان کنید؛ چرا که ما قومی هستیم که با فصاحت صحبت می‌کنیم. منظور آن است که در نقل به معنای احادیث ما طوری نقل نکنید که فصاحت از بین برود. اشکال این روایت آن است که اولاً سند آن مرسل می‌باشد و ثانیاً حضرت نفرمود هر طور که می‌خواهید نقل کنید تا از آن جواز نقل به معنا استفاده شود.

طائفه دوم: ظاهر در جواز نقل

در این گروه که دال بر جواز نقل به معنا در صورت عدم تعمد است، یک روایت وارد شده است:

وَعَنْهُ [محمد بن يحيى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ فَأَرِيدُ أَنْ أَرُوِيَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ قَالَ: فَتَعَمَّدُ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا فَقَالَ: تُرِيدُ الْمَعَانِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَلَا بَأْسَ. (كليني، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۱)

راوی می‌گوید به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: من کلامی را از شما می‌شنوم و می‌خواهم همان‌طور که شنیده‌ام روایت کنم ولی نمی‌توانم، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از من پرسید آیا در این کار تعمد داری؟ گفتم نه، فرمود: آیا می‌خواهی معنا را نقل کنی؟ گفتم بله، حضرت فرمود: پس اشکالی ندارد.

این روایت از دو جهت باید مورد بررسی قرار بگیرد: نخست از جهت سندی و دوم از جهت دلالتی.

الف) سند روایت

از جهت سند، تمام روات این حدیث ثقه‌اند و فقط اشکال در ابن سنان است؛ چرا که «ابن سنان» دو نفرند: یکی عبدالله بن سنان که ثقه است و دیگری محمد بن سنان که وثاقت او مورد اختلاف است که البته مراد از ابن سنان با توجه به طبقه او، محمد بن سنان است نه عبدالله بن سنان.

محمد بن سنان بیش از نهصد روایت در مجامع حدیثی شیعه از او نقل شده است. ادله‌ای که می‌توان بر وثاقت او ارائه کرد عبارتند از:

۱. شیخ مفید^۱ در ارشاد می‌نویسد: محمد بن سنان از خواص و مورد وثوق امام رضا^ع و اهل ورع و علم و فقه می‌باشد (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۴۷).
۲. بسیاری از اجلاء مانند یونس بن عبدالرحمن، حسن بن سعید اهوازی، حسین بن سعید اهوازی، محمد بن عیسی بن عبید، فضل بن شاذان، ایوب بن نوح، از محمد بن سنان روایت کرده‌اند. از این رو وثاقت او (به جهت اکثر نقل اجلاء از او) ثابت می‌شود.
۳. شیخ طوسی^۲ در کتاب الغیبه می‌نویسد: محمد بن سنان از وکلاء مدح شده است و به نظر ما وکالت از امام^ع وثاقت را ثابت می‌کند (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۴۸).
۴. نام محمد بن سنان در کتاب نوادر الحکمه آمده و محمد بن حسن بن ولید (استاد شیخ صدوق^۳) او را استثناء نکرده است. همچنین نام او در اسناد کتاب تفسیر قمی آمده است.
۵. در برخی از روایات نیز وارد شده است که امام محمدجواد^ع از او راضی بوده است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۴۸). اما مشکل این روایات یکی از جهت صحّت سند است و دیگر این که در سند بعضی از این روایات، خود محمد بن سنان قرار گرفته و لذا نمی‌شود بر این روایات تکیه کرد.
۶. مرحوم سید بن طاووس در فلاح السائل می‌نویسد شنیدم عده‌ای محمد بن سنان را طعن می‌کنند، گویا اینها تزکیه و ثنای بر او را نشنیده‌اند! بعد از شیخ مفید^۴ نقل می‌کند (قبلاً از کتاب ارشاد شیخ مفید^۵ مطلبی آوردیم و در اینجا، از کتاب کمال شهر رمضان کلامی را نقل می‌کند) که شیخ مفید^۶ می‌فرماید آنچه در

توثیق محمد بن سنان از ائمه علیهم السلام مشهور است، خلاف آن چیزی است که شیخ ما آورده و او را توصیف کرده و آنچه از محمد بن سنان یاد می‌شود، با آنچه درباره او گفته شده فرق دارد (سید بن طاوس، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲).

در طرف مقابل، ادله‌ای پیرامون تضعیف محمد بن سنان وارد شده که عبارتند از:

۱. شیخ مفید رحمته الله می‌نویسد: محمد بن سنان مورد طعن و تهمت و تضعیف اصحاب قرار گرفته است و کسی که حالش اینطور باشد، نمی‌توان به روایات او در احکام دین عمل کرد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۰).

با توجه به این که گفتیم در کتاب ارشاد، محمد بن سنان را توثیق نموده است در اینجا سه احتمال وجود دارد:

الف) محمد بن سنان اسم دو نفر بوده است که این احتمال بسیار بعید است.

ب) این دو سخن با یکدیگر تعارض کرده و هیچ کدام را نپذیریم.

ج) توثیق او مربوط به قبل از متهم شدنش به غلو بوده است، اما عبارت «مطعون فیه» و تضعیف او مربوط به زمانی است که غلو در او ظاهر شده است.

۲۱

توثیق
به
معنا
در
روایات

۲. نجاشی از ابن عقده نقل می‌کند که او درباره محمد بن سنان می‌گوید: «رجل ضعیفٌ جداً لا یعولُ علیه ولا یلتفتُ إلی ما تفرّد به» (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۲۸). البته این بیان ابن عقده مطلقاً دلالت بر ضعف محمد بن سنان ندارد، بلکه به این معناست که روایاتی که را محمد بن سنان در نقل آنها متفرّد باشد نمی‌توان اخذ کرد.

۳. شاید مهم‌ترین وجه تضعیف او عبارت فضل بن شاذان باشد که گفته حلال نمی‌دانم از محمد بن سنان نقل روایت کنم: «أَلَا أُسْتَجِلُّ أَنْ أُرْوَى أَحَادِيثَ مُحَمَّدٍ بْنِ سِنَانَ (حرّ عاملی، ج ۲۷، ص ۱۰۵)، و در برخی از کتب خود می‌گوید: «أَنَّ مِنْ الْكَاذِبِينَ الْمَشْهُورِينَ ابْنَ سِنَانَ وَ لَيْسَ بِعَبْدِ اللَّهِ» (کشی، ص ۵۰۷، رقم ۹۷۹)؛ یعنی از دروغ‌گویان مشهور، ابن سنان است، و مراد از او عبدالله بن سنان نیست، بلکه مراد محمد بن سنان است.

مرحوم علامه در وثاقت او توقف کرده و در خلاصه الاقوال می‌نویسد: «الوجه عندی التوقّف» (حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۱)، اما در کتاب دیگرش می‌نویسد: «رَجَحْنَا

العمل بروایاته» (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۳۱).

به نظر می‌رسد عمده اشکالی که در مورد محمد بن سنان است مسئله غلو است، لیکن آنچه این بزرگان می‌گویند امروزه طبق مبانی محکم بزرگان علمای امامیه، از موارد غلو به حساب نمی‌آید همان‌گونه که امروزه اعتقاد به علم غیب داشتن امام معصوم علیه السلام غلو محسوب نمی‌شود (البته بجز علم غیب مخصوص ذات اقدس الهی).

به هر حال اگر وجه تضعیف محمد بن سنان، اعتقاد او به چنین مواردی باشد (که در نزد برخی عنوان غلو را داشته است)، این موارد غلو حساب نمی‌شود و به نظر ما ادله توثیق محمد بن سنان بر ادله تضعیف او رجحان دارد. نتیجه آن‌که نباید تمام روایات یک راوی را بخاطر رمی به غلو، کنار بگذاریم، بلکه لااقل باید روایاتی که ربطی به غلو ندارد را بپذیریم.

ب) بررسی دلالت روایت

وجه استدلال به این صورت است که مراد امام علیه السلام از عبارت: «تُرِيدُ الْمَعَانِي» آن است که اگر مضمون و معنای حدیث را برسانی، اشکالی ندارد.

مرحوم فیض در *واقفی* (کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۲۸) مدعی است که این روایت صراحت در دلالت بر جواز نقل به معنا دارد، لیکن همان‌گونه که در گذشته گفته شد احتمال دارد که مراد امام علیه السلام این باشد که اگر راوی بخواهد نقل به معنا کند، باید شنونده را هر چند با قرینه‌ای آگاه کند تا تصور نکند که این عبارات عین الفاظ امام علیه السلام است. پس دلالت این روایت نیز بر مدعا ناتمام است.

طائفه سوم: روایات دارای احتمالات متعدد

این طائفه از روایات، مشتمل بر دو روایت است که دارای احتمالات متعددی است:

روایت اول

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ تَنَائُؤُهُ (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)؟ قَالَ: هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا

يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ. (كلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۱)

ابوبصیر می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد این کلام خداوند پرسیدم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۸) پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی کسی که حدیثی را می شنود و آن گونه که آن را شنیده است روایت می کند بدون این که کم و زیاد کند. سه احتمال در این روایت وجود دارد:

۱. این روایت دال بر عدم جواز نقل به معناست؛ زیرا امام علیه السلام در مقام بیان معنای آیه شریفه است. از این رو عبارت: «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» متعین است در لزوم تبعیت از «احسن» و کلمه «احسن» در این آیه، از افعال تفضیل نیست. به بیان دیگر، معنای آیه چنین می شود که شنونده کلام دیگران، بین قول حق و باطل، قول حق را انتخاب می کند و امام علیه السلام این آیه را تفسیر کردند به مردی که حدیثی را می شنود و آن را آن گونه که شنیده است نقل می کند و اگر کم و زیاد کند، این کار او حق نخواهد بود.

۲. احتمال دیگر آن است که کلمه «احسن» در اینجا از افعال تفضیل باشد و لذا نقل به معنا اولی و مستحب خواهد بود.

۳. سومین احتمال آن است که اصلاً این روایت و روایت بعدی ارتباطی به بحث نقل حدیث نداشته و معنای دیگری دارد که در توضیح روایت بعد خواهد آمد.

روایت دوم

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رضي الله عنه، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقَبَةَ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ؟ قَالَ: هُمْ الْمُسْلِمُونَ لِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ كَمَا يَزِيدُوا فِيهِ وَكَمَا يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ. (كلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۹۱)

در این روایت نیز ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» سؤال می پرسد و امام علیه السلام جواب می دهند که آنها تسلیم شوندگان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که وقتی حدیثی را می شنوند آن را کم و زیاد نکرده و همان گونه که شنیده اند نقل می کنند.

دیدگاه بزرگان پیرامون روایت

ملاصالح مازندرانی رحمته الله در شرح کافی می نویسد: صیغه تفضیل (یعنی کلمه: «احسن») دلالت دارد بر این که نقل به معنای حدیث، حسن است به شرط آن که معنای آن تغییر نیابد همان گونه که در روایت ابوبصیر (روایت اول) به این مطلب اشاره دارد، البته این کلام امام علیه السلام در روایت ابوبصیر (که فرمود: «کما سمعه»)، اعم است از نقل به معنا و نقل به لفظ؛ زیرا هر کس که نقل به معنا کند بدون کم و زیاد کردن در معنای روایت، این شخص از جمله کسانی است که «کما سمعه» روایت می کند. از این رو مترجم قاضی می تواند به قاضی بگوید: آنطور که شنیده ام برای شما می گویم (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص ۲۵۳).

علامه مجلسی رحمته الله در ذیل این حدیث می نویسد: معنای حدیث آن است که بهتر است راوی، حدیث را آن گونه که شنیده است نقل به لفظ کند، اما مقتضای صیغه تفضیل جواز نقل به معناست (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۷۳).

فیض کاشانی رحمته الله در کتاب وافی ذیل قول امام علیه السلام (که فرمود: «هُمُ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام»)) می نویسد: یعنی تسلیم شونده‌گان و شیعیان آل محمد علیهم السلام از محکومات کلام اهل بیت علیهم السلام تبعیت می کنند و در مقابل متشابهات آن، توقف می کنند و با کم و زیاد کردن آن و با اضافه کردن آراء خودشان، در آن تصرف نمی کنند و مناسب با تسلیم و تبعیت از احسن همین است، اما حمل بر زیاده و نقصان در لفظ بدون تغییر در معنا، تناسبی با این روایات ندارد؛ زیرا خود ائمه علیهم السلام اجازه نقل به معنا را داده اند (کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۱۴).

در پاسخ از ملاصالح مازندرانی رحمته الله و علامه مجلسی رحمته الله باید گفت که:

نخست: این حدیث ظهور دارد در عدم جواز نقل به معنا؛ زیرا عبارت: «کما سمعوه» ظاهر، بلکه صریح است در لزوم نقل به لفظ احادیث، به ویژه آن که این عبارت بعد از جمله: «لم یزیدوا فیه ولم ینقصوا» واقع شده است.

دوم: این روایات ارتباطی به بحث نقل به معنا ندارد؛ زیرا آیه شریفه ظهور دارد در این که مسلمین آل محمد علیهم السلام کلام را می شنوند و آن کلام اعم از حق و باطل، صحیح و غیر صحیح و هدایت و غیر هدایت است، سپس آنها احسن آن

کلام یعنی کلام حق و صحیح و هدایت را انتخاب می‌کنند. بنابراین کلمه «احسن» در این آیه به معنای افعال تفضیل نیست، بلکه به معنای وصفی‌اش است که همان تعین و لزوم اتباع از حق است. نتیجه آن‌که این روایات در مقام بیان جواز نقل به معنا یا لزوم نقل به لفظ نیست.

۷. جمع‌بندی روایات

نکاتی که با توجه به این سه طائفه از روایات به دست می‌آید آن است که:

۱. از روایات نمی‌توان جواز نقل به معنا را به صورت مطلق استفاده کرد؛ یعنی راوی مجاز نیست به گونه‌ای روایت را نقل به معنا کند که شنونده تصور کند که روایت نقل به لفظ است، بلکه باید قرینه‌ای بیاورد که شنونده متوجه نقل به معنا شدن روایت شود. لذا گفته شد عبارت: «اذا أصبت المعنى» یا «ان كنت تريد معانيه»، ظاهر در جواز نقل به معناست به شرط عدم اسناد الفاظ به امام علیه السلام و این غیر از آن چیزی است که برخی ادعا کرده‌اند از جواز نقل به معنا جایز است هر چند قرینه‌ای که شنونده را از اشتباه خارج کند وجود نداشته باشد.

۲. از برخی روایات حدود و شروط نقل به معنا استفاده می‌شود، مثل روایت: «إِذَا أَصَبْتَ الصُّلْبَ مِنْهُ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ تَعَالٍ وَهَلْمٍ وَأَقْعُدٍ وَاجْلِسٍ» (مجلسی، ج ۱۰۷، ص ۴۴) که امام علیه السلام فرمود: اگر معنا را برسانی اشکالی ندارد و این کار به منزله ذکر «تعال و هلم و اجلس اقعده» است که همان ذکر الفاظ مترادف است. بنابراین نقل به معنا در صورتی جایز است که راوی از الفاظ مترادف استفاده کند به گونه‌ای که معنا و مراد تغییر نکند و این غیر از آن است که مثلاً به جای «او»، «واو» بگذارد یا بجای «فاء»، از «ثم» استفاده کند و بین عقلاً نیز این روش متعارف است که در نقل قول دیگران از الفاظ مترادف استفاده می‌کنند.

۳. رساندن معنای روایت و مراد امام علیه السلام در نقل به معنا شرط شده است و در نتیجه برای راوی جایز نیست در جایی که مثلاً مراد امام علیه السلام وجوب بوده است، لفظی را به کار برد که معنای رجحان دارد یا کلمه‌ای را حذف کند که دال بر حصر است؛ زیرا در تمام این موارد و امثال آن معنای حدیث و مقصود امام علیه السلام به طور کامل و صحیح به شنونده منتقل نخواهد شد.

۴. مفاد بعضی از روایات آن است که نقل به لفظ در صورت امکان، لازم است (روایت داود بن فرقد)؛ زیرا راوی می‌گوید: می‌خواهم نقل به لفظ کنم، ولی نمی‌توانم و امکان آن نیز وجود ندارد و عمداً هم نمی‌خواهم نقل به لفظ نکنم و حضرت نیز در این صورت اجازه می‌دهند.

بنابراین به نظر ما اولاً نقل به معنا در صورتی که معانی تغییر نکرده و مراد امام علیه السلام رسانده شود و قرینه‌ای بر نقل به معنا از طرف راوی آورده شود، جایز است. ثانیاً، بیشتر روایات ما منقول به لفظاند و آن روایاتی هم که منقول به معنا هستند همراه با قرینه می‌باشد. همچنین باید توجه داشت که اگر بگوییم اکثر روایات ما منقول به معناست، در این صورت روایات از حجیت ساقط خواهند شد؛ زیرا امکان اشتباه راوی در فهم مراد امام علیه السلام وجود دارد و این مطلب مؤید آن مطلبی است که در گذشته در توضیح جمله: «ان كنت تريد معانيه فلا باس» گفته شد که جایز نیست هنگام نقل به معنا قرینه‌ای آورده نشود که این الفاظ، عین الفاظ امام علیه السلام است.

نتیجه آن که اصل در روایات، منقول به لفظ بودن آنهاست و شاهد بر این ادعا، آن چیزی است که از اصحاب ائمه علیهم السلام نقل شده است که احادیث را در مجلس ائمه علیهم السلام می‌نوشتند و سپس آن را در مجموعه‌ای که اصول می‌نامیدند جمع می‌کردند. این کار نشان می‌دهد که روش راویان حدیث در زمان ائمه علیهم السلام نوشتن عین الفاظ احادیث بوده است.

چنانچه در بعضی از روایات تصریح به کتاب احادیث یافت می‌شود:

۱. کشی در کتاب رجالش از ابی‌بکیر روایت می‌کند که زراره خدمت امام صادق علیه السلام رسید و پرسید: شما به ما گفتید که وقت نماز ظهر به اندازه رد شدن یک ذراع و وقت نماز عصر به اندازه رد شدن دو ذراع است، سپس فرمودید در تابستان با آن نماز خودتان را خنک کنید، منظورتان چیست و چگونه است خنک کردن؟ سپس زراره کاغذهای خودش را درآورد تا جواب امام علیه السلام را بنویسد. (رجال کشی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۲۲۶)

۲. حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در

مورد زنی که بچه‌ای از کنیزان خودش را شیر می‌دهد تا زمانی که از شیر گرفته شود، آیا فروش آن بچه جائز است؟ امام علیه السلام فرمود: نه، و ثمن آن هم حرام است..
راوی می‌گوید من خواستم این فرمایشات امام علیه السلام را بنویسم که حضرت فرمودند
مثل این چیزها را نمی‌نویسند. (تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۲۴۴، ح ۸۸۰)

فهرست منابع

قرآن کریم.

- انصاری، مرتضی، *مطرح الأنظار (۱۴۰۴ق)*، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام.
- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید) (۱۴۱۳ق)، *الرد علی أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل فی العدد و الرؤیة*، محقق / مصحح: مهدی نجف، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید علیه السلام.
- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت علیه السلام، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- بهبودی، محمدباقر، *معرفة الحديث (۱۳۶۲ش)*، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- جزائری، طاهر بن صالح (۱۴۱۶ق)، *توجيه النظر الی اصول الاثر*، محقق: عبدالفتاح أبو غدة، حلب: مكتبة المطبوعات الإسلامية.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- حلّی، سید بن طاووس (۱۴۰۶ق)، *فلاح السائل و نجاح المسائل*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- حلّی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق)، *معارج الأصول*، محقق / مصحح: محمدحسین رضوی، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- حلّی، ابن ادریس (۱۴۱۰ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۱ق)، *خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال*، قم: دار الذخائر.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق)، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، محقق و مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق)، *الغیبة للحجة*، محقق / مصحح: عبادالله سرشار تهرانی و علی احمد ناصح، قم: دار المعارف الإسلامية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحکام*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- عاملی، حسن بن زین‌الدین (بی‌تا)، *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، محقق / مصحح: ضیاء‌الدین حسینی اصفهانی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
- قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۳۷۸ق)، *قوانین الأصول*، تهران: مكتبة العلمية الاسلامية.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مازندرانی، محمد صالح (۱۳۸۲ق)، *شرح الکافی*، محقق / مصحح: ابوالحسن شعرانی، تهران: المكتبة الإسلامية.

- مامقاني، عبدالله (١٣٥٠ق)، تنقيح المقال في علم الرجال، نجف: مكتبة المرتضوية.
- مامقاني، عبدالله (١٤١١ق) مقياس الهداية في علم الدراية، تحقيق: محمدرضا مامقاني، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
- مجلسي، محمداقبر (١٤٠٤ق)، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، محقق / مصحح: سيد هاشم رسولي محلاتي، تهران: دار الكتب الإسلامية.
- مجلسي، محمداقبر (١٤١٠ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، بيروت: مؤسسة الطبع و النشر.
- نجاشي، احمد بن علي (١٤٠٧ق)، فهرست أسماء مصنفى الشيعة (رجال النجاشي)، محقق و مصحح: سيد موسى شبيري زنجاني، قم: دفتر انتشارات اسلامي.